

کانون وکلای

سال یازدهم

مهر و آبان و آذر و دی ۱۳۴۸

شماره مسلسل ۶۷

دکتر غلامرضا کیانپور

جرایم اطفال

و

انتقادی بر لایحه اطفال بزهدکار

در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم آبانماه ۳۸ لایحه اطفال بزهدکار بتصویب مجلس شوراییلی رسید .

چون از طرفی هنوز این لایحه بتصویب قطعی و نهائی نرسیده و از طرف دیگر اجرای آن موکول به سه شرط «تشکیل دادگاه اطفال» و «تأسیس کانون اصلاح و تربیت» و بالاخره «تصویب آئین نامه های مربوطه» خواهد بود لذا موضوع این مقاله در دومبحث از نظر خوانندگان گرامی می گذرد :

مبحث اول مربوط بانقناده از مواد قانون مجازات عمومی در خصوص جرائم اطفال میباشد و مبحث دوم حاوی انتقاد بر برخی از مواد لایحه اطفال بزهدکار است که در تاریخ پنجشنبه بیست و هفتم آبان بتصویب مجلس شوراییلی رسیده است .

مبحث اول انتقاد بر مواد قانون مجازات عمومی

در خصوص جرائم اطفال

برای اینکه موضوع مورد بحث بدقت مورد بررسی واقع شود ماده ۳۴ قانون مجازات عمومی از فصل هشتم در شرایط و موانع مجازات را عیناً نقل مینمائیم .
«اطفال غیر ممیز را نمیتوان جزائاً ، محکوم نمود . در امور جزائی طفلی که دوازده سال تمام نداشته باشد حکم غیر ممیز را دارد .

در صورتیکه اطفال غیر ممیز غیر بالغ مرتکب جرمی شوند باید به اولیاء خود تسلیم گردند با الزام به تأدیب و تربیت و مواظبت در حسن اخلاق آنها». طبق نص صریح این ماده صغر سن موجب معافیت از تحمل مجازات میباشد. فلسفه وجودی این ماده امری بسیار روشن و بدیهی است. همانطور که جسم هنگام تولد ناتوان و حقیر میباشد قوای ذهنی و فکری مولود نیز در حد اقل درجه قرار دارد. با گذشت زمان جسم و قوه ادراک رو به تکامل میرود و درک مسئولیت و تمیز امور بمعنای واقعی کلمه کم کم در ذهن کودک پیدا میشود.

قانون گذار ایران با توجه به مواد ۳۵ و ۳۶ قانون مجازات عمومی وجود قوای ادراکیه برای تشخیص مسئولیت و تحمل عقوبت را بچهار مرحله تقسیم کرده است:

اول: از هنگام تولد تا پایان سن ۱۲ سالگی.

دوم: از ابتدای سیزده سالگی تا پانزده سال تمام.

سوم: از ابتدای شانزده سالگی تا انتهای هیجده سالگی.

چهارم: از نوزده سالگی بیابا.

مرحله اول در نظر قانون گذار - مبتنی بر نظریه علمای روانشناسی کودک - مرحله ایست که طفل قادر به تقویم آثار ناشیه از اعمال خود نمیشد. چنین کودک طبعاً مقهور عوامل مختلف و حاکم بر زندگی قرار میگیرد. محاسن و مضار امور در نظری شکل حقیقی خود را نشان نمیدهند. چشم عقل کودک آنچنانکه لازمه حیات و موجودیت در این زندگی است قدرت دید نداشته و فکر او فاقد قدرت دوراندیشی لازم است. طبیعی است تحمیل مسئولیت جزائی بچنین طفلی نه شایسته تمدن امروزه نه متناسب با منطقی است. با توجه به مراتب فوق در جزء اخیر ماده ۳۴ قانون مجازات عمومی چند نکته قابل تذکر بنظر میرسد:

نخست اینکه طبق امر قانون گذار اطفال کمتر از دوازده سال چنانچه مرتکب بزهی شدند باید به اولیاء خود تسلیم شوند. ولی این تسلیم از چه ناحیه و بچه ترتیب باید انجام پذیرد؟

آیا این تسلیم از طرف مأمورین انتظامی - دادستان یا محکمه است؟ اگر اصولاً موضوع را قابل طرح در محکمه بدانیم خواه ناخواه این امر از وظایف محکمه قرار گرفته و دیگر تکلیفی بعهده دادستان نمیماند ولی بنظر برخی مأمورین انتظامی نیز می توانند عامل اجرای این تکلیف قانونی باشند. (از نظر اینکه این مرحله باعتباری مجازات تلقی میشود و تعیین آن در شان محکمه است نه سایر مقامات از اینرو الزام بتأدیب نیز بر طبق رأی محکمه صورت میگیرد و محاکم ایران نیز ماده ۳۴ قانون

جرایم اطفال

مجازات عمومی را بهمین کیفیت تفسیر و اعمال میکنند .

دوم اینکه چنانچه ولی طفل نسبت به الزامی که در زمینه تربیت و مواظبت درحسن اخلاق مولی علیه خود شده ، توجهی نکرده و نتیجتاً طفل مجدداً مبادرت به تکرار جرم نماید تصریحی بوظایف مراجع قانونی نگردیده و یا بعبارت دیگر وجه ضمانت اجرایی درحال عدم تأدیب اولیاء اطفال در قانون پیش بینی نشده است .

حال آنکه مورد از مواردی است که قابل ایراد بنظر میرسد چه آنکه سکوت قانون در مورد ولی طفلی که در وحله اول نسبت به تربیت کودک خود قصور و کوتاهی کرده و در مرتبه دوم نیز نسبت به الزام اخلاقی و قانونی خود عمل نکرده است جایز نبوده و منطقاً لازم بود مجازاتی برای چنین ولی و سرپرستی تعیین میگردد .

ممکن است به این پیشنهاد ایراد شود که مجازات ولی طفل بخاطر ارتکات بزه از ناحیه طفل بااصل شخصی بودن مجازات منافات دارد و حال آنکه نظر نگارنده درمورد مجازات ولی از جهت قصور در تأدیب مولی علیه خود میباشد .

دوم : از ابتدای سیزده سالگی تا پانزده سال تمام :

بنظر قانون گذار ایران در این دوره قوای عقلیه ناقص و قدرت تعقل و غور رسی ناچیز است و این قوا به درجه ای نیست که بتوان مجرم جوان را جزائاً مسئول و مختار مطلق اعمال خود دانست . از اینروست که طبق ماده ۳۵ قانون مجازات اگر اطفال بیش از دوازده سال تمام . . . « که به سن ۱۵ سال تمام نرسیده اند مرتکب جنحه و یا جنایتی شوند فقط بده الی پنجاه ضربه شلاق محکوم میشوند ولی دریک روز زیاده از ده و دوزم متوالی زیاده از ۱۵ شلاق نباید زده شود .

در اینجا نیز توجه بنکاتی لازم و ضروری بنظر میرسد :

اولاً - صرف نظر از اینکه علت سکوت قانون گذار در مورد بزه «خلاف» روشن نیست از جهت تحمیل مجازات بین ارتکاب جنحه و جنایت اطفال ممیز کمتر از پانزده سال تمام فرقی نیست .

بدیهی است هر قاضی برای صدور حکم میزان و معیاری دارد که ممکن است با اساس رأی صادره از طرف قاضی دیگر فرق داشته باشد . از اینرو ممکن است دادرسی مرتکبین جنحه را به ۲۵ ضربه کمتر و مرتکبین جنایت را به ۲۵ ضربه بیشتر محکوم نماید ولی این تقسیم بندی جنبه قانونی ندارد و اگر دادرس دیگر کودک چهارده ساله ای را که مرتکب جنحه شده است به ۵۰ ضربه و یا مرتکب جنایتی را به ده ضربه محکوم نماید مرتکب تخلفی نشده است .

ثانیاً - اینکه در این ماده کیفیت شلاق و نحوه زدن آن تعیین نشده است . طبیعی

جرایم اطفال

است که هر ضربه‌ای اثر مخصوص بخود دارد. چه بسا يك ضربه شلاق اگر نوع شلاق ضخیم و خشن باشد ممکن است اثری بمراتب دردناکتر و حتی خطرناکتر از پنجاه ضربه‌ای که باملايمت زده میشود داشته باشد. اینکه شلاق بچه اندازه و از چه جنس بوده و مجری حکم بچه‌ترتیب و باچه درجه از شدت آنرا اجرا نماید روشن نیست.

سکوت قانونگذار را نباید در اینجا حمل بر عدم توجه کرد چه آنکه صرف نظر از اشکالی که در شرح جزئیات مربوط باین گونه امور وجود دارد حق این است که کیفیت قضیه بعقل سلیم مجری حکم واگذار شود.

نکته قابل تذکر دیگر این است که فاصله زمانی اجرای حکم تعیین نشده. مثلاً درست است که «در يك روز ازده و در دو روز متوالی زیاده از پانزده شلاق نباید زده شود» ولی فاصله ده ضربه اول باده ضربه دوم اگر نمیتواند در دو روز متوالی باشد چه مدت فاصله بین آن جایز است چه ممکن است با سکوتی که در قانون وجود دارد روزی يك ضربه، هفته‌ای يك ضربه، و یا بیشتر نیز فاصله بین اجراء حکم باشد که شاید روش منطقی برای جبران این نقیصه استفاده از طبیب و استعمال نظری نسبت به استعداد جسمی طفل در مورد تحمل ضربات باشد و اگر این نظر مقبول واقع گردد توجه باین قسمت که چه مقامی باید نظر طبیب را جلب کند نیز ضروری و باید پیش بینی شود.

سوم: از ابتدای شانزده سالگی تا آخر هیجده سالگی.

در این دوره قوای فکری نزدیک بخدمت متوسط میباشد ولی قوه تمیز و ادراک هر چند نسبت بدوره اول و دوم بمراتب بیشتر شده ولی نمیتوان آنرا شکل یافته دانست و مسئولیت جزائی کاملی برای این دسته از اطفال قائل شد.

ارتکاب جرائم این دسته از اطفال از جهت نقص تربیت است از اینرو است که طبق ماده ۳۶ قانون مجازات عمومی

«اشخاص بالغ که سن آنها بیش از پانزده سال تمام بوده ولی بهیجده سال تمام نرسیده اند اگر مرتکب جنایاتی شوند مجازات آنها در حبس دارالتأدیب است در مدتی که زائد بر پنج سال نخواهد بود و اگر مرتکب جنحه شوند مجازات ایشان کمتر از نصف حداقل و زیادتر از نصف حداکلی مجازات مرتکب همان جنحه نخواهد بود».

در این مورد نیز توجه بنکاتی لازمست:

اولاً - حبس کودکان مجرم بین ۱۶ تا ۱۸ سال در زندانهای عمومی نیست و چون فرض قانونگذار این است که این دسته از اطفال از جهت نداشتن تربیت صحیح مرتکب بزه میشوند لذا کلمه «دارالتأدیب» بجای «زندان» بکار رفته است. این کلمه

جرایم اطفال

«دارالتأدیب» بایستی مورد توجه دقیق زمامداران هراجماع باشد. زیرا توجه بتریت اطفال بزهار که معمولاً از مهر کانون خانواده محروم میباشند امری مهم و حیاتی برای آینده هر مملکت بشمار میرود و از این رو باید از نظر تعلیم و تربیت تحت مراقبت دقیق قرار گیرند.

ثانیاً - چنانچه طفل متهم فاقد شناسنامه باشد و یادارای شناسنامه بوده ولی ضواهر امر بامندرجات شناسنامه تطبیق نکند تکلیف چیست؟

بدیهی است که ادعای مدعی خصوصی در مورد سن کودک متهم بیچوجه نباید مورد استناد محاکم باشد چه آنکه مدعی خصوصی ممکن است در نتیجه نظر شخصی و غرض خصوصی که بساطفل بزهار پیدا کرده از جاده حقیقت و واقعیت کنار یفتند لذا بایستی بسامراجمه بپزشك و استفاده از وسائل دیگر سن واقعی کودک را دریافت ولی بهر صورت این امر که محکمه جثه طفل را ملاک تشخیص سن قرار دهد بیچوجه صحیح نیست چه آنکه رشد اعضاء بدن و جسم افراد همیشه یکسان و در نظر همه یکنواخت نیست. و از این رو است که طبق ماده ۳۹ «در صورتیکه محکمه نتواند سن واقعی متهم را تشخیص دهد قدر متیقن سن مناط حکم خواهد بود» و لذا باتمام اهتمامی که برای احراز سن واقعی متهم بکار میرود باز ملاکی برای تشخیص در دست نیست و بعضاً اشکالاتی پیش میآید و بهمین جهت عبارت قانونی نیز «قدر متیقن» ذکر شده است.

ثالثاً - چون طبق ماده ۳۸ قانون مجازات «احکام تکرار جرم... (۱) نسبت باطفال... (۲) جاری نمیشود» شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که احکام تعدد نیز قابل اجرا نخواهد بود چه آنکه اگر بخواهیم تکرار جرم و تعدد جرم را با یکدیگر مقایسه کنیم منطقاً و بنظر قانونگذار نیز تکرار در مرحله شدیدتری قرار گرفته است و چون در مورد تکرار رعایت احکام آن در باره اطفال نیست منطقاً شاید بتوان گفت که از اجرای احکام تعدد نیز بایستی چشمپوشی کرد. ولی برخی ایراد میکنند که در حقوق جزا قیاس جایز نیست و چون قانونگذار اطفال را صرفاً از جهت تحمل احکام تکرار جرم معاف داشته لذا رعایت قواعد تعدد لازم بنظر میرسد. ولی این ایراد بنظر نگارنده صحیح نیست چون موضوع اینکه «اگر شخص هر تکب چند عمل شد که هر يك از آنها مطابق قانون جرم باشد و محکمه برای هر يك از آن اعمال حکم مجازات تلیحده صادر خواهد کرد»

در مورد اطفالی که حداکثر مجازات تحمیل شده به آنها نباید بیشتر از ۵ سال

(۱) بجای چهار نقطه: «که در فصل پنجم این باب مذکور است»

(۲) بجای سه نقطه «یا مجنون»

جرایم اطفال

حبس در دارالتأدیب باشد منتفی است و دیگر موردی برای صدور احکام جداگانه نمی‌ماند. زیرا در مورد اشخاص مجرم باید در مورد تعدد فقط مجازات اشد بموقع اجرا گذاشته شود و حال آنکه در مورد اطفال برای هر بزه‌ی مجازاتی تعیین نشده که درجه اشد و اخفی بتوان برای آن قائل گردید.

صرف نظر از ایراد مذکور چون عدم رعایت احکام مربوط بتعدد در مورد اطفال باعتبار ارفاق و رعایت حال کودکان است لزوماً نتیجه معکوس می‌بخشد باین معنی که اگر متهمی مرتکب چند فقره جرم شد پس از احراز و تعیین مجازات یک فقره آن بعنوان کیفر اشد بمرحله اجرا گذارده میشود و حال آنکه در مورد طفلی که مرتکب چند فقره بزه می‌گردد پس از احراز و تعیین مجازات (و عدم رعایت تعدد) برای هر فقره تمام مجازاتهای تعیین شده قابل اجرا است و چه بسا که مجموع زائد بر یک فقره اشد باشد.

حال ببینیم از جهت زیان مدعی خصوصی چگونه موضوع قابل طرح است. در اینجا باید بین موارد مختلف جرم قائل به تفکیک بود:

مثلاً اگر شخص ادعا کند که صغیر غیر ممیزی در امانت سپرده شده بوی خیانت کرده است ادعای وی بهیچوجه مسموع نیست چون تحمیل مسئولیت بصغیر غیر ممیز در این مورد بخصوص مخالف قانون است زیرا طبق ماده ۱۲۱ قانون مدنی:

«هرگاه کسی مالی را بتصرف صغیر غیر ممیز... (۱) بدهد صغیر... (۲) مسئول ناقص یا تلف شدن آن مال نخواهد بود.»

بدیهی است که کلمه «مسئول» در اینجا از جهت جبران خسارت وارده به امانت گذار یا مودع می‌باشد و مراد مسئولیت جزائی نیست. پس باین نتیجه میرسیم که در مورد صغیر غیر ممیز) اصولاً بزه خیانت در امانت مصداق خسارجی ندارد. ولی البته اگر صغیر (اعم از ممیز یا غیر ممیز) بسبب بی‌احتیاطی یا بی‌احتیاطی باعث ضرر غیر شود ضامن است (ماده ۱۲۱۶ قانون مدنی) بقاعده «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» و در اینجا دو حال ممکن است وجود داشته باشد اول آنکه صغیر دارای تمکن و دارائی باشد که زیان مدعی خصوصی یا متضرر از جرم توسط ولی طفل از دارائی او برداشت و پرداخت میشود.

مورد دوم اینکه صغیر مالی که بتوان خسارات وارده بمدعی خصوصی را از آن استیفاء کرد نداشته باشد در اینصورت طفل ضامن است و هنگام کبر و تمکن بسایه میزان خسارات وارده را بپردازد و از این رو به استناد این اصل و همچنین ماده ۶ قانون اصلاح بعضی از مواد آئین دادرسی کیفری مصوب ششم مرداد ۱۳۲۸ اگر کودک کی «به تأدیبه خسارت مدعی خصوصاً محکوم گردید و دسترس به اموال او هم نبود»

(۱) بجای سه نقطه: «ویامجنون»

(۲) « » « » «ویامجنون»

جرایم اطفال

و پس از رسیدن به ۱۸ سال تمام نیز حاضر بپرداخت دین خود نگردید « در ازاء هر پنجاه ریال از وجه محکوم به یک روز توقیف میشود ولی البته حد اکثر این مدت بیش از پنجاه سال نخواهد بود» که این امر بنوبه خود بسیار قابل انتقاد است. درخاسته باید متذکر بود که محکمه صالحه جهت رسیدگی به جرائم اطفال دادگاه جنحه است مگر آنکه شریک یا معاون کودک متهم بر حسب اقتضای سن و نوع اتهام باید در محکمه جنائی محاکمه شود که در اینصورت هر دو در محکمه جنائی محاکمه خواهند شد. حال که از تفسیر و انتقاد مواد قانون مجازات عمومی در مورد کودکان بزهکار فارغ شدیم به مبحث مهمتری میپردازیم و آنهم موضوع تأثیر مجازات در اینگونه مجرمین میباشد: بطور خلاصه برای مجرمین دوازده سال تمام تا ۱۸ سال تمام دو نوع مجازات در قانون جزای ایران پیشبینی شده است. یکی شلاق «حد اکثر پنجاه ضربه» و دیگر حبس در دارالتأدیب «حد اکثر پنجاه سال»

قبل از ورود در این بحث باید متذکر شد که توجه زائدالوصف جامعه امروز به طبقه مجرمین جوان و ایجاد تمایز و اختلاف در میزان مجازات کلانسالان با اطفال بزهکار و اختلاف در آئین دادرسی کیفری نتیجه وجودی تمدن عصر حاضر میباشد. چنانکه تاریخ پر از امثله و شواهدی است که خشونت و سخت گیریهای زائد از اندازه‌ای در قرون و اعصار گذشته نسبت با اطفال بزهکار بعمل میآمده است:

برای مثال یاد آوری میشود که در سال ۱۶۲۹ کودک ۸ ساله‌ای به جرم آتش زدن انبار علوفه حیوانات در انگلستان که امروزه پایه گذار علوم جزائی بشمار میرود به دار آویخته شد و رئیس دادگاه نیز در توجیه و استدلال رأی خود نوشته بود: «سوءنیت - حيله و مهارت این کودک در ارتکاب بزه امری مسلم و حکم دادگاه با توجه باینکه حسن انتقامجویی این کودک محرک وی در ایجاد حریق بوده است بسیار عادلانه میباشد!»

ممکن است این سؤال مطرح شود که علت و یا علل این همه سخت گیری در قدیم در مورد اطفال بزهکار چه بوده است؟ پاسخ آن این است که در قدیم اصل «صیانت اجتماع بوسیله تحمیل مجازاتهای سنگین» تمام اصول عقلانی و انسانی و هدف معنای واقعی هر مجازات را تحت تأثیر خود قرار داده بود. در آن زمان «درجه امنیت اجتماع» بنظر دانشمندان علم جزا نسبت مستقیمی با «میزان هراس افراد از کیفر» داشت ولی بعداً معالجه مجرمین خصوصاً مجرمین جوان و سعی در آماده ساختن آنها برای ادامه یک زندگی شرافتمندانه مورد توجه قرار گرفت و تحت تأثیر همین عقیده بین میزان مجازات کلانسالان و اطفال بزهکار و آئین دادرسی این دو طبقه از مجرمین و محل نگاهداری آنها

جرایم اطفال

یعنی زندان و دارالتأدیب اختلاف قائل شدند و پوشیده نیست که در کشورهای که این امور رعایت شده در اصلاح مجرمین پیشرفتهایی نصیب گردید و از تعداد جرائم ارتكابی بنحو مطلوبی کاسته شد.

مجازات شلاق

بنظر کلیه علمای حقوق جزا این مجازات بطور کلی باید از قوانین کشورهای منسوخ و برداشته شود زیرا شلاق زدن مجرمین جوان صرفنظر از وحشیانه بودن نفس عمل فاقد هر گونه تأثیر لازم است.

برخی مجازات شلاق را با تنبیه بدنی مقایسه مینمایند و معتقدند چون «ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند...» لذا مورد ندارد که اجتماع که حقی بیش از اولیاء نسبت به طبقه جوان دارد از استفاده از این وسیله برای ارشاد جوانان و کودکان محروم باشد!

و حال آنکه صرفنظر از انتقادات اصولی که در علم روانشناسی کودک و علوم تربیتی به تنبیه بدنی از هر نوع و توسط هر کس که باشد وارد است اصولاً قیاس مجازات شلاق که توسط مأمورین پلیس بعمل میآید با تنبیهی که اولیاء و یامعلمین و مربیان کودک نسبت باو تحمیل میکنند هرگز جایز نیست!

حالت پاسبانی که در کلانتری و یادرمیادین و معا برعمومی با کمال خونسردی کودک مقصری را بعد از مدت زیادی که از تخلف او گذشته است شلاق میزند با پدر و یامعلمی که با توجه بکایه جوانب و احتیاط و دقت فرزند و یا شاگرد خود را بخاطر تقصیری که در همان ساعت مرتکب شده است در کمال ملایمت تنبیه میکند قابل مقایسه نیست. چون ممکن است که بقول Oliver Stanley متخصص روانشناسی کودک «کودکانی بخاطر ارتکاب بزه بمجازات شلاق محکوم شوند و حال آنکه قبلاً بهمین جهت توسط اولیاء خود تنبیه شده اند.»

چه بسیار که بزه ارتكابی از طرف کودک صرفاً بخاطر نمایش درجه شهادت و شجاعتی است که او در خود سراغ داشته و مجازات شلاق هر چند ممکن است در لحظه ای که اجرا میشود بسیار هم برای او درد آور باشد ولی بعداً این کودک تحمل این مجازات را نیز از شهادت خود قلمداد کرده و به آن مباحثات خواهد کرد و نتیجه آنکه اثر این مجازات پایه ای برای ارتكاب جرائم بعدی خواهد بود.

ماده ۱۱۷۹ قانون مدنی ایران «ابوین حق تنبیه طفل خود را دارند ولی باستناد این حق نمیتوانند طفل خود را خارج از حدود تأدیب تنبیه نمایند.»

جرایم اطفال

از طرف دیگر پاسبانی که بدن کودک را هدف شلاق خود قرار میدهد بدون آنکه خود بداند و یا مسئول عمل خود باشد دشمنی پایدار آن کودک را برای خود میخرد و بسا هر ضربه حس کینه او را نسبت به زندگی - جامعه - دستگاہهای دادگستری و انتظامی بر میانگیزد.

یکی از متخصصین روانشناسی کودک در این زمینه مینویسد: «کودکی که مثلاً با تهاجم سرقت در پیشگاه دادگاه حاضر میشود بجز جرأت و تهور خود به هیچ چیز در زندگی فخر و مباهات نمیکند و معمولاً مجبور شده است عمل خلاف مقرراتی را که بنظروى ابراز شهامت و شجاعت است ولی نتیجه‌ای جز خواری و پستی برای او نداشته مرتکب گردد، پس از صدور و اجرای حکم مجازات (شلاق) دوستانش دور او گرد آمده و میل دارند بدانند این دوست شجاع آنها چگونه این مجازات را تحمل کرده است. تنها یک چیز این انسان کوچک را رنج میدهد و آن اینکه اطرافیان او تصور کنند او از مجازات شلاق هراسیده (و با اصطلاح معروف خود را باخته است) این طفل برای اثبات اینکه هرگز و بهیچ کیفیت شهامت و شجاعت خود را از دست نمیدهد و صفت شجاعت در او امری لایزال است جرائم بعدی یکی پس از دیگری توسط او بوقوع می‌پیوندد.»

در سال ۱۳۳۷ در شماره ۶۱ مجله کانون و کلاً به تفصیل در خصوص مضرات مجازات شلاق بحث کردم و چقدر برای نگارنده جای خوشوقتی است که در لایحه اطفال بزهدار تنظیمی از طرف استاد محترم جناب آقای دکتر هدایتی که در تاریخ پنجشنبه ۲۸ آبانماه بتصویب مجلس شورای ملی رسید مجازات شلاق در مورد اطفال بزهدار که نشانه عقب افتادگی حقوق جزای ایران بود برای همیشه نسخ گردید.

مورد دیگری که در مقاله اینجانب اشاره شده بود و خوشبختانه در لایحه اخیر مورد نظر قرار گرفته است موضوع «مدرسه تهذیب جوانان» و «تشکیل مراکز مطالعاتی» است که در لایحه اخیر بنام «کانون اصلاح و تربیت» پیش بینی شده است. لایحه اخیر تا حدود زیادی جواب گوی نیازمندیهای جامعه امروز میباشد ولی از آنجا که در موضوعات و مباحث علمی آزادی رای و نظر امری ضروری و قابل تردید نیست لذا ایراداتی را که بنظر نگارنده بر این لایحه میتوان گرفت یکایک مورد بحث قرار میدهم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید!

مبحث دوم: انتقاد برخی از مواد لایحه اطفال بزهدار

(مصوبه ۲۷ آبانماه ۳۸)

برای روشن شدن مطلب ماده اول لایحه اطفال بزهدار عیناً نقل میشود:

جرایم اطفال

«در حوزه هر دادگاه شهرستان يك يا چند دادگاه اطفال تشكيل خواهد شد و تا وقتی که دادگاه اطفال تشكيل نشده بجرائم اطفال در دادگاه جناحه طبق مقررات اين قانون رسيدگی خواهد شد ولی در نقاطی که قانون اصلاح و ترتيب به ترتيب مقرر در فصل چهارم اين قانون تشكيل نگردیده طبق قانون مجازات عمومی تعيين کيفر خواهد شد» .

نخستين نکته ای که در اين ماده بچشم ميخورد مخلوط شدن «قانون مجازات» و آئين دادرسی کيفری در اين لايحه است و چون در سيستم قانون نويسی جزائی ايران قضات عادت کرده اند که «قوانین شکلی» را در لايحه ای مجزا از قوانین غير شکلی مورد مداخله قرار دهند اين موضوع کمی موجب اختلاط ذهن ميگردد .

دوم آنکه چرا «دادگاه اطفال» در «حوزه دادگاه شهرستان» قابل تشكيل است و چرا در بخشهای مستقل نتوان «دادگاه اطفال» تاسيس کرد ؟

و چون هر بخش مستقل لااقل دارای يك رئيس دادگاه و يك دادرس علی البدل میباشد چرا نتوان یکی از قضات را اختصاصاً مسئول رسيدگی بجرائم اطفال نمود ؟

چه آنکه مثلاً همانطوریکه رسيدگی به پرونده متهمین گرانفروش منوط بداشتن ابلاغ خاص است در اينمورد نیز رسيدگی بعهدہ شخص معين باشد اين قاضی نیز به سبب سمت اختصاصی که بعهدہ اش واگذار شده خود را از لحاظ علمی مجهز تر خواهد کرد .

سوم اینکه چرا اجرای اين لايحه از جهت آئين دادرسی کيفری و قانون مجازات عمومی و تهیه آئين نامه های مربوطه معلق است ؟

چه آنکه رعایت و اجرای اصول دادرسی جديد موکول به تشكيل «دادگاه اطفال» و رعایت کيفرهای مندرج در اين قانون نیز منوط به تشكيل «قانون اصلاح و ترتيب» در شهرستانها میباشد .

مضافاً آنکه طبق ماده ۳۰ اين لايحه « اين قانون پس از تصويب آئين نامه های مربوط قابل اجرا خواهد بود » بدیهی است وزارت دادگستری از نظر مجهز نبودن به کادر قضائی لازم و فقدان بودجه کافی و نبودن فرصت لازم برای تهیه آئين نامه های مربوط اين شروط را جزء ماده اول و سی ام قرار داده ولی صرفنظر از اينکه اين علل تاچه حد قابل رفع است لااقل میبایستی در آخر قانون و بصورت تبصره ای اجرای مواد موکول بشرائطی ميگردد نه اينکه در ابتدای امر اين موضوع متبادر بذهن شود که اين لايحه نیز از همان نوع مقرراتی است که زينت بخش صفحات مجموعه قوانین میشود .

ماده ۳ « در مورد جنایات دادگاه اطفال از قاضی آن دادگاه و دو نفر مشاور از بين کارمندان قضائی باز نشسته يافرهنگی (استاد - مدير - دير -

جرایم اطفال

آموزگار) یا اداری یا معتمدین محل که در این قبیل امور بصیرت داشته باشند تشکیل میگردد و رای دو نفر مزبور مشورتی خواهد بود.»

اولین نکته ای که در این ماده بذهن خواننده میرسد این است که در مورد جنحه فقط دادگاه اطفال تحت نظر قاضی محکمه بموضوع رسیدگی میکند دیگر آنکه وزارت دادگستری از جهت متخصص علوم جزا بسیار در مضیقه بوده و این مضیقه بحدی است که مثلاً در موارد احتیاج چاره ای نیست مگر رئیس جنگلبانی و رئیس یک فروشگاه که به کم فروشی و گران فروشی مبادرت نکرده و اعتماد مردم بر زنی را جلب کرده بایستی جبران کمبود این متخصص را بنمایند. نکته دیگر اینکه چه فرقی بین قاضی شاغل و قاضی بازنشسته است؟

اگر قرار است که آن پینش یک جانبه ای که در قاضی هست در هیئت مأمور رسیدگی بجرائم اطفال نباشد قضات بازنشسته که بیشتر مورد این انتقاد میتوانند واقع شوند؛ بهر جهت جای رئیس بهداری - روان پزشک و جامعه شناس و روان شناس در دادگاه امور رسیدگی بجرائم اطفال نمایان است.

باید توجه داشت که تنها مهم نیست که جرائم اطفال کشف و مرتکبین به کیفر خود برسند بلکه آنچه اهمیت دارد این است که تسهیلات و وسائل زیادی در اختیار دادگاهها قرار گیرد تا بتوانند در مورد مجرمین کمتر از ۱۸ سال حداکثر مطالعه و کاوش را کرده و با مشورت با اطباء روانشناس و متخصصین جامعه شناسی علت ارتکاب بزه را در زوایای ضمیر کودک خطا کار در یافته و اقدامات لازم را در زمینه ریشه کن کردن علل ارتکاب بزه بعمل آورند.

یک قاضی، یک قاضی بازنشسته و یا حتی یک معتمد محل ممکن است آشنائی لازم و کافی نسبت ب مواد قانون داشته باشد، استنباط تعبیر مواد و تطبیق اعمال ارتکابی را با قانون مجازات عمومی نیکو بداند ولی تشخیص علت ارتکاب بزه که توسط مجرم جوان انجام شده از عهده ایشان خارج است.

برای درک این موضوع و توسل بوسائل لازم برای جلوگیری از وقوع مجدد بزه اقتضادارد که مجرمین جوان تحت امتحانات و بررسیهای کثیری قرار گرفته و نتایج آزمایش-های فیزیکی و روانی که ازمتهم میشود در اختیار دادگاه قرار گیرد نه اینکه وظیفه هیئت محدود به تطبیق مواد قانون مجازات با بزه ارتکابی بوده و این عمل را مانند یک ماشین بیروح انجام دهند.

در بند ذیل ماده ۳ مندرج است که رای دو نفر از ۵ نفر مشاورینی که بقید قرعه انتخاب شده اند مشورتی است و لذا تصمیم نهائی بعهده قاضی دادگاه است البته در موردی

جرائم اطفال

که دو نفر افراد فوق که به احتمال قوی هیچگونه اطلاعی از علم جزای جدید ندارند و آن‌هم بقید قرعه انتخاب و مسئول رسیدگی بیک امر حیاتی برای جامعه میشوند حق این است که تصمیم آن‌ها جنبه مشورتی داشته باشد ولی اگر بجای این دو نفر هیئتی مرکب از یک نفر روانشناس، روان پزشکی، جامعه شناس و قاضی مسئول رسیدگی پیرونده اطفال بزه کار میبودند منطقی نبود که تصمیم سه نفر از آن‌ها جنبه مشورتی داشته باشد بلکه در اینصورت کلمه دادگاه مناسب نبود و یک مجمع و مرکز مطالعاتی بود که فعالیت آن‌ها نتیجه بسیار مفیدی برای جامعه داشت.

در ماده ۷ لایحه اطفال بزه کار مندرج است که :

«چنانچه تحقیقاتی در باره وضع مزاجی یا روحی طفل یا ابوین یا وضع خانوادگی طفل و محیط معاشرت او لازم شود دادگاه اطفال میتواند تحقیقات مزبور را خود یا بهر وسیله‌ای که مقتضی بداند انجام دهد و یا نظر اشخاص صلاحیتدار را جلب کند».

درست است که حق استفاده از متخصصین فنی در خصوص استعمال از وضع مزاجی و روحی طفل به دادگاه اطفال داده شده است ولی ایراد این است که اصولاً چرا دادگاه از این افراد که صلاحیتشان در خصوص وضعیت طفل و اوضاع و احوال بزه بمراتب بیش از «کارمندان اداری و معتمدین محل» است استفاده نکند؟ ممکن است در بادی امر اینطور متبادر بذهن شود که در بخشها و شهرها افراد ذیصلاحیتی که بتوان از خدمت و تخصص آن‌ها باین منظور استفاده شود وجود ندارند ولی باید توجه داشت که :

طبق آمارهای موجود جرائم مربوط به اطفال اکثراً بلکه بالاتفاق در شهرهای بزرگ به وقوع می‌پیوندد و این امر طبعاً ناشی از تمرکز زیاد جمعیت، نبودن ورزشگاه، نمایش فیلمهای جنائی میباشد که دهات و بخشها از این حیث دارای محیط سالمتری هستند لذا این ایراد صحیح بنظر نمیرسد.

نگارنده دو سال در یکی از بخشهای مستقل دادگستری انجام وظیفه میکردم و برای نمونه هم پیرونده طفل بزه کاری بمن ارجاع نگردید. و حال آنکه شبی نیست که در خصوص بزه‌ی که طفلی در تهران مرتکب شده مطلبی در مطبوعات و جرائد عصر نوشته نشده باشد.

دیگر اینکه حق این بود که از جهت عضویت دادگاه اطفال لااقل برای افراد متخصص از قبیل پزشک، روان پزشکی، جامعه شناس و روان شناس اقدمیتی قابل میشدیم و چنانچه قاضی مسئول پیرونده مشاهده میکرد که برای رسیدگی باین پیرونده به متخصصین

جرایم اطفال

فوق الذکر دسترسی ندارد آنوقت از فرهنگیان کارمندان اداری و معتمدین محل کمک می گرفت .

در ماده ۲۴ این لایحه مندرج است که :

«طرز تشکیل کانون اصلاح و تربیت و کیفیت اصلاح و تربیت طفل در هر يك از قسمتهای کانون مزبور (قسمت نگاهداری موقت . قسمت اصلاح و تربیت . زندان «ماده ۲۳») طبق آئین نامه وزارت دادگستری خواهد بود و باطنال باید بر حسب استعداد در مدت محکومیت آنها حرفه ای آموخته شود .»

در تنظیم این آئین نامه است که سرنوشت آینده این لایحه و نتایج ناشی از اجرای آن روشن میشود . و در اینجا است که باید به نقش فرهنگ و مرییان در تعیین آینده جوانانی که در نتیجه نامساعد بودن محیط بزه کاری آلوده شده اند توجه داشت . اگر برای دولت و حکومت این نقش را قائل نباشیم که بتواند در مدت قلیلی جامعه ای را برای راست هدایت و علل وقوع جرائم را ریشه کن سازد ولی این نکته مورد تأیید است که اصلاح مجرمین که طبقه شناخته شده ای را در اجتماع تشکیل میدهند ، بشرط توجه کامل به حیاتی بودن و ضروری بودن آن کار محال و دشواری نیست .

بطور خلاصه صحیح نیست کانون اصلاح و تربیت تحت تأثیر افکار قضات که اکثراً آرائشان جنبه جزائی دارد قرار گیرد . در اینجا لازمست از عقیده متخصصین علوم تعلیم و تربیت کسانی که تألیفات و مطالعاتی در زمینه روانشناسی کودک دارند استفاده شود .
در ماده ۲۳ لایحه اطفال بزه کار ذکر گردیده است که :

« در مقرر هر دادگاه اطفال وزارت دادگستری يك کانون اصلاح و تربیت برای اجرا این قانون تأسیس مینماید» و طبق تبصره همان ماده : « در نقاطیکه دارالتأدیب تأسیس شده مؤسسه مزبور طبق مقررات این قانون بکانون اصلاح و تربیت تبدیل خواهد شد .»

بنظر نگارنده اصولاً اداره کانون اصلاح و تربیت از صلاحیت وزارت دادگستری خارج و باید تحت نظر مستقیم وزارت فرهنگ هر شهرستان قرار گیرد . حق این است که قضات را بکار قضات وا گذاشت و مسئولیت تربیت اطفال را که امریست تخصصی بردوش آنها تحمیل نکرد .

البته هر کودک دارای تمایلاتی است که در صورتیکه این تمایلات از حد لازم تجاوز نکند امر مستحسنی باید بشمار رود و چنانچه طفلی مرتکب بزه میشود بعلمت این است

جرایم اطفال

که یکی از تمایلات و جلو گیری از عدول آنها از حد معقول خود خارج شده است و وظیفه کانون اصلاح و تربیت تلطیف و تعدیل این تمایلات و جلو گیری از عدول آنها از حد معقول خود میباشد و انجام این وظیفه وقتی برای این کانون امکان پذیر است که دارای متخصصین و مربیان با تجربه بوده و این مربیان بکوشند تا اراده طفل را تربیت کنند.

در نظر قضات اعزام مجرمین به زندان اعم از اینکه نام دارالتأدیب بر آن گذشته شده باشد یا خیر ناشی از این است که تحدید آزادی مجرمین بشود و حال آنکه کانون اصلاح تربیت باید حتی المقدور در مدتی کوتاه فکر یک کودک بزهکار را مانند فکر یک عضو سالم اجتماع مرمت کند و لازمه اینکه کانون مورد بحث مرکز تربیت و هدایت اطفال بزهکاری که دانسته و یا ندانسته پای بند اصول اجتماعی نبوده اند بشود مراعات و اجرای اصول است که رعایت آن از عهده قضات خارج و بالنسبه فرهنگیان صلاحیت بیشتری در این مورد دارند.

شخصیت مربی و شیوه های تربیتی که او در پیش میگیرد در امر تربیت و اصلاح اطفال بزهکار کمال اهمیت را دارد. اگر قبول کنیم که اطفال بزهکار بنوبه خود بیمارانی هستند که بیش از هر کس احتیاج بمعاینه دقیق و تشخیص مرض و مداوا دارند لذا باین نتیجه میرسیم که دخالت اطباء و فرهنگیان در مورد کانون اصلاح و تربیت امری ضروریست.

چنانچه رعایت اصولی که در این آئین نامه و تشکیل کانون تربیت ملحوظ گردد فراموش شود نتیجه آن رکود اطفال، از بین رفتن حس مسئولیت و قوه ابتکار، کشته شدن هوش و ذکاوت طبیعی اطفال خواهد بود.

کانون اصلاح و تربیت هنگامی موفق بحل مشکل اطفال بزهکار میشود که بقدر کافی مربیان شایسته ای که باشیوه های سنجیده شده و متناسب آشنائی کامل داشته باشند در اختیار داشته باشد.

لذا اگر برنامه کار این کانون خوب تنظیم گردد هدف نهائی تأمین ولی چنانچه برنامه کار صحیح نباشد و شیوه های صحیح اتخاذ نگردد نه تنها آرمانهای تربیتی مورد نظر تحقق نخواهد یافت بلکه نتیجه ای بمراتب وخیمتر از وضع موجود در بر خواهد داشت.

در لایحه مورد بحث اطفال بزهکار حدوداً طبقه بندی شده اند دسته ای به قسمت نگاهداری موقت و برخی به قسمت اصلاح و تربیت و بالاخره عده ای «به زندان» این کانون اعزام میشوند.

البته طبقه بندی مجرمین بنوبه خود امری پسندیده است ولی این طبقه بندی نبایستی صرفاً متکی به بزه ارتکابی باشد بلکه خلق و سیرت و عادات اطفال بزهکار

جرایم اطفال

یکسان نبوده و اگر قرار است که این قبیل مجرمین طبقه بندی شوند لازمست که این طبقه بندی حتی المقدور بر اساس گزارش روانشناسان و روانکاران و متخصصین علوم تربیتی با رعایت عوامل یاد شده انجام پذیرد .

نکته ای که حق بود در این لایحه مورد توجه قرار میگرفت تأمین معاش اطفال پس از پایان «دوره تربیت» است نگارنده سعی میکند حتی المقدور از بکار بردن کلماتی که کانون اصلاح و تربیت را بصورت زندان جلوه گر سازد خودداری کند از اینرو بجای «دوره محکومیت» دوره تربیت مینویسد .

در این ایام که پیدا کردن کار تقریباً امری مشکل شده است جوانان زیادی هستند که در حال حاضر از زندان و یا دارالتادیب خارج میشوند و با اینکه با احتمال قوی متنبه شده اند مع الوصف همان محکومیت سابق سبب میشود که در هیچ کجا کاری به آنها رجوع نشود .

بدون تردید اگر صناعی در این کانون به اطفال آموخته شود که محصول آن مورد احتیاج دولت باشد این مشکل بخودی خود رفع میشود و هرگز لزومی ندارد که محصولات کار این افراد در بازار آزاد فروخته شود .

مسلم است که احتیاجات و تقاضای ادارات دولتی از قبیل زه طناب ، ریسمان ، کیف نامه رسانی ، کفش مستخدمین اداره پست صحافی ، دفاتر دولتی ، تهیه صندوق و از این قبیل محصولات که دولت نیاز فراوانی به آنها دارد بخوبی میتواند جوابگوی نیازمندیهای آموزشی کانون اصلاح و تربیت باشد .

از این نکته نمیتوان غافل بود که نسل حاضر شاید قدرت برد باری و تحمل قوانین موجود را داشته باشد ولی کودکان امروز که گردانندگان چرخهای اجتماعی و اقتصادی آینده کشور مامیباشند هنگامی قادر بانجام وظائف دشوار خود خواهند بود که قوانین ، مقررات ، متد تربیت و بالاخره کلیه شئون مربوطه به آنها جوابگوی نیازمندیهای آنها و آینده آنها باشد .

بیمناسبت نیست که برای تأیید مطلب اخیر این شعر منسوب بحضرت علی (ع) راذکر و بعرایض خود خاتمه دهم .

«لا تؤدبوا اولادکم بأداب زمانکم

لانهم خلقوا الزمان غیر زمانکم»